

عدم تطابق هنجاری و خشونت خانگی

نوشته: رضا قاضی نوری

خانه امن: یکی از عوامل اصلی تشدید خشونت خانگی شرایط آنومیک یا عدم تطابق هنجاری است. آنومی به شرایط فقدان هنجارهای اجتماعی یا بی‌هنجاری اطلاق می‌شود. معروف شدن این واژه به استفاده آن در کتاب خودکشی امیل دورکیم برمی‌گردد. دورکیم هیچ‌گاه خود از واژه بی‌هنجاری برای توصیف آنومی استفاده نمی‌کرد. برای او آنومی بیشتر برخاسته از عدم تطابق میان استانداردهای فردی یا گروهی با استانداردهای اجتماعی گسترده‌تر بود. این وضعیت معمولاً گریبان‌گیر جوامعی است که با سرعت زیادی در حال گذار از همبستگی مکانیکی مبتنی بر تشابه اعضاء به همبستگی ارگانیکی مبتنی بر تفاوت هستند. جوامعی که در آن خدایان قدیم (باورها و ساختار فکری سنتی) مرده‌اند و خدایان جدید (ارزش‌ها و ساز و کارهای مدرن) هنوز مشخص نیستند.

برهم خوردن درک مشترکی که در یک جامعه سنتی از "نقش" هر فرد در خانواده وجود دارد و درونی نشدن تصویر جدید این نقش‌ها مصداق آنومی در خانواده است "انتظارات متقابل" یکی از مفاهیم اساسی در تعریف نقش است. به عنوان مثال، اگر کنشگر مرجع را خود و کنش‌گران مقابلش را دیگری بنامیم، خود انتظار دارد، در وضعیتی که در آن است، کنشگر یا کنش‌گران دیگر رفتار مشخصی را در پیش گیرند. در همان حال، خود می‌داند که دیگری نیز در آن وضعیت خاص انتظاراتی از او دارد. یعنی ما هم از وظایف خود درک داریم و هم از وظایف طرف مقابل در برابر خود. و تا زمانی که این درک مشترک است سطحی از ثبات پیش‌بینی‌پذیری وجود دارد. خواه این درک مشترک بر مبنای ارزش‌های جهان سنت بوده و خواه بر مبنای ارزش‌های جهان جدید باشد.

کنش متقابل ضمانت اجرا دارد، یعنی هم خود و هم دیگری می‌تواند طرف مقابلش را برحسب آنکه مطابق با انتظاراتش رفتار کرده یا خیر، پاداش دهد یا مجازات کند. و در این شرایط است نقش اجتماعی معنا پیدا می‌کند. پارسونز نقش اجتماعی را شامل انتظارات، هنجارها و ضمانت‌اجراهای نهادی شده آشکار یا پنهانی می‌داند که رفتار یک کنش‌گر را به تبع موقعیتی که در ساختار اجتماعی دارد، تعیین می‌کند.

به نظر پارسونز همیشه در نقش و با نقش است که کنش‌گران با دیگران کنش متقابل دارند و اینان نیز با نقش و در نقش است که با او در کنش متقابل‌اند. برای کنش متقابل به وجود کنش‌گران ایفاگر نقش مورد نیاز است (جوادی یگانه، 1377)

خشونت خانگی و عدم ثبات در خانواده به عنوان یک ساختار اجتماعی که دارای کارکردهای زیادی است، در دو سطح خرد و کلان قابل مطالعه است.

در سطح خرد می‌توان به عوامل فردی و روانشناختی پرداخت و مشکلات را از این منظر تبیین کرد اما گستردگی انکارناپذیر خشونت خانگی و مسائل مبتلا به خانواده در ایران، که نرخ فزاینده طلاق یکی از نشانه‌های آن است به خوبی نشان می‌دهد که آنچه رخ می‌دهد بیشتر ریشه در یک پدیده کلان و فراگیر اجتماعی دارد و برای تبیین آن نیز باید از سطح نظریات خرد فراتر رفت.

برای تشریح پدیده‌ای که خانواده در ایران دچار آن است، بهتر است از یک مدل استفاده کنیم. حالتی را فرض کنید که در آن اعضای خانواده به شکل مشابهی جامعه‌پذیر شده‌اند و انتظاراتی را که طرف مقابل از آن‌ها دارد، به خوبی درونی کرده باشند. شکل 1، بر اساس چنین فرضی ترسیم شده و نشان‌دهنده وضعیت خانواده، در حالت وفاق نسبی بر سر انتظارات متقابل نقش است. اگرچه در حقیقت به خاطر اختلافاتی که میان فضای ذهنی کنش‌گران و حاملان نقش‌ها وجود دارد، نمی‌توان این مدل را یک نوع ایده‌آل به معنای "وبری" دانست اما این مدل میدان وضعیتی خانواده را در حالتی بسیار نزدیک به یک خانواده کاملاً سنتی و یا کاملاً مدرن ترسیم می‌کند. تنها در یکی از این دو حالت است که اگر حاملان نقش زن و و نقش شوهر و دیگر نقش‌های اثرگذار، ارزش‌های الگویی خانواده سنتی را به طور کلی و تقریباً یک سان درونی کرده باشند و یا ارزش‌های جهان مدرن در همه آن‌ها نهادینه شده باشد، میدان وضعیتی خانواده به این مدل نزدیک می‌شود.

شکل 1. میدان وضعیتی خانواده در حالت وفاق نسبی



در عمل اما خانواده ایرانی در چنین وضعیتی قرار ندارد و جایی در میان پای بندی به الگوی سنتی خانواده و رهایی از آن گرفتار شده است. این نظر بر پشتوانه تجربی نیز استوار است.

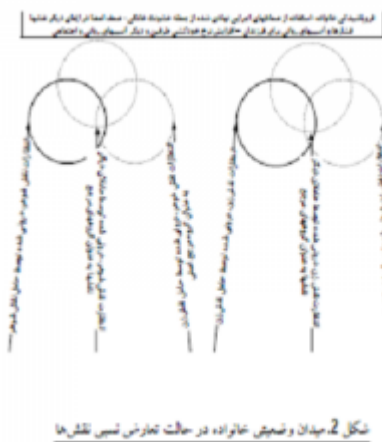
به طور مثال پژوهشی که محسنی و پوررضا (1382: 139) بر روی 3540 خانواده ایرانی انجام داده اند نشان می‌دهد که زنان در مقایسه با مردان گرایش کمتری به الگوی خانواده سنتی دارند، در گرایش متوسط، مردان موقعیت برتر را به خود اختصاص داده‌اند. این نتایج نشان می‌دهد که گسست‌های عمیق جنسی در زمینه پای بندی به الگوی سنتی خانواده وجود دارد که احتمالاً در خانواده تجلی خواهد یافت. زنان با پای بندی پایین به الگوهای سنتی خانواده اولاً انتظارات متفاوتی از آنچه شوهرانشان درباره نقش خود درونی کرده از او دارند و دوماً انتظارات شوهرانشان از نقش زن را نمی‌پذیرند و این خود بنیاد تعارض است.

حسین آقاجانی مرسا (1387: 201) نیز پس از تحلیل آماری پژوهش بر روی 450 زن درخواست کننده طلاق نتیجه می‌گیرد که مشکلات خانواده حداقل در طبقه اجتماعی متوسط بیشتر ناشی از تعارض نقش‌هاست.

کاهش وجدان جمعی، تنهایی و از خود بیگانگی را به دنبال دارد. سست شدن اخلاق مشترک در طبقه اجتماعی متوسط تضاد نقش‌ها را بیشتر می‌کند و کشمکش میان نقش‌های محول و نقش‌های محقق، تعارض نقش‌ها را بوجود می‌آورد همان (210)

خانواده در جامعه ایران به عنوان جامعه ای که یکی از سریع ترین فرآیندهای تغییرات اجتماعی را تجربه کرده و به طور مثال در پنج دهه از 30 درصد جمعیت شهری به حدود 70 رسیده است (31.4 در سال 1335 و 68.4 در سال 1385) شباهت چندانی به مدل شکل 1 ندارد و بر اساس پژوهش‌ها بیشتر می‌توان آن‌ها را به مدلی که در شکل 2 ترسیم شده، نزدیک دانست:

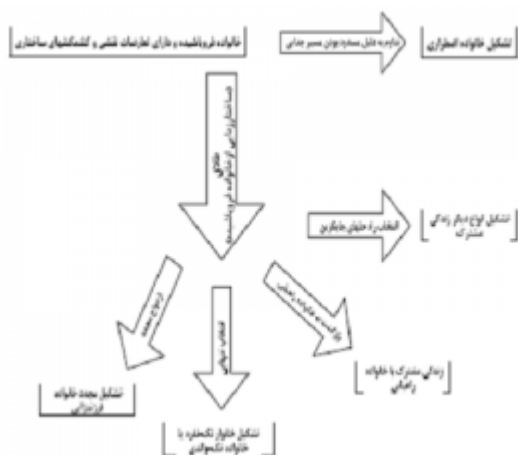
شکل 2. میدان وضعیتی خانواده در حالت تعارض نسبی نقش‌ها



این عدم تطابق هنجاری یکی از اصلی‌ترین عوامل اجتماعی وضعیت مصیبت‌باری است که جامعه ایران به لحاظ خشونت خانگی درگیر آن است. ضعف جدی پژوهش‌های جامع در زمینه خشونت در سال‌های اخیر به علت فشار نهادهای سیاست‌گذار حکومتی و دشواری طبیعی پرداختن به این مسأله که در جامعه فرا-حساس تلقی می‌شود امکان ارائه آمارهای دقیق را از بین برده اما هیچ نشانه‌ای دال بر بهبود وضعیت نسبت به آخرین پژوهش ملی در این زمینه که حدود یک دهه پیش صورت گرفته، یعنی "طرح ملی بررسی پدیده خشونت خانگی علیه زنان" وجود ندارد. این پژوهش بین سال‌های 1380 تا 1383 و در 28 مرکز استان ایران انجام شده و نتایجی از قبیل موارد زیر

- اند. گرفته قرار خشونت مورد یک بار حداقل بررسی زمان تا مشترک شان زندگی آغاز از ایران زنان سوم دو
- داد ، دشنام رکیک، کلمات کاربردن به شامل که خشونت نوع این قربانی کنون تا مشترک زندگی ابتدای از درصد ۲۵
- اند. میانگین بوده زدن لگد دیگر، چیز یا مشت با زدن ، زدن سیلی جمله از فیزیکی خشونت تحت زنان درصد 37

در صورتی که خانواده‌های دارای عدم توافق جدی در مورد نقش و انتظارات متقابل را خانواده‌های فروپاشیده بدانیم، سناریوهای محتمل برای این خانواده‌ها در شکل 3 ترسیم شده‌اند.



شکل 3. سناریوهای محتمل خانواده فروپاشیده

یکی دیگر از معضلات بسیاری از زنان در جامعه ایران نیز همین "مسدود بودن مسیر جدایی" است. یک طرفه بودن حق قانونی طلاق به نفع مردان که یکی از غیر انسانی‌ترین قوانین در حوزه خانواده است، شدید بودن انگ مطلقه بودن و عدم استقلال مالی بسیاری از زنان را وادار می‌کند تا برای سال‌ها و دهه‌ها در بستر خشونت و تحقیر باقی بمانند.

در مورد مسائل اجتماعی، سخن گفتن از راه حل بسیار گزاف و دشوار است اما قدر مسلم هیچ جامعه‌ای امکان بازگشت به همبستگی مکانیکی و طی کردن مسیر خلاف مدرن شدن را ندارد و این به هیچ وجه نمی‌تواند یک راه حل تلقی شود. نهادهای ارزش‌های انسانی مدرن از جمله منع خشونت و برابری زن و مرد توسط نهادهای آموزشی و رسانه‌ها، انگ‌زدایی از طلاق، ایجاد فرصت‌های برابر شغلی برای کاهش وابستگی مالی زنان، برابری حقوقی و قانونی زن و مرد در مورد مسائل خانواده و بهبود کیفیت و افزایش دسترس‌پذیری نهادهای مشاوره‌ای ممکن است بتواند بر سطح خشونت در میان خانواده‌های ایرانی تأثیر بگذارد.

منابع:

نشر علم آقاچانی مرسا، حسین (1387) جامعه‌شناسی همسرگزینی، ازدواج و طلاق

دارندورف رالف شناختی جامعه انسان کتاب (نقد و بررسی آن و مرزهای شناختی جامعه انسان» محمدرضا (1377) جوادی یگانه، 1377 12-9: مرداد اجتماعی(22)، علوم ماه. کتاب

محسنی، منوچهر و ابوالقاسم، پوررضا انور (1382) ازدواج و خانواده در ایران. نشر آرون